



روزنامه سیاسی، اقتصادی، فرهنگی، اجتماعی، ورزشی صبح ایران
صاحب امتیاز و مدیر مسئول: مهدی رحمانیان
نشانی: میدان آزادی،خیابان آوند، کوچه آرشدیا، پلاک ۶
تلفن: ۰۲۰۸۸۶۵۴۳۹۰
نمابر: ۰۲۱۹۸۸۸۰۰
تلفن آگهی‌ها: ۰۸۸۱۹۲۸۷۷
امور مشترکین: تلفن: ۰۲۲-۸۸۸۱۴۲۳۰
توزیع: شرکت پیام‌سان پیروز
تلفن: ۰۵-۶۶۲۷۲۱۳۰
چاپ: گل‌ریز
تلفن: ۰۶۶۷۹۵۴۴۲
www.sharghdaily.ir

تهران: آذان ظهر ۱۳:۰۴ آذان مغرب ۱۹:۵۰ آذان صبح فردا ۵:۱۰ طلوع آفتاب ۶:۳۷

شرح

روزنامه

یکشنبه ۱۰ شهریور ۱۳۹۲ ۲۴ شوال ۱۴۳۴ ۱ سپتامبر ۲۰۱۳ سال یازدهم شماره ۱۸۲۱ ۱۶صفحه

«منصوره اتحادیه» در بیمارستان بستری شد

ایسنه: منصوره اتحادیه - ناشر، پژوهشگر تاریخ و مدرس دانشگاه - صبح امروز (شنبه) بر اثر بیماری قلبی در بیمارستان بستری شد. منصوره اتحادیه هشتم اسفندماه ۱۳۹۲ در خانواده‌ای که از طرف پدر به تبار آذربایجان و از مادر به خاندان قاجار می‌رسید، به دنیا آمد. قرار بود دیروز منصوره اتحادیه در نشست تخصصی با عنوان «رویداد و رخداد در رمان تاریخی» در سرای داستان بنیاد ادبیات داستانی ایرانیان شرکت کند که با بستری‌شدنش در بیمارستان، برنامه این حضور لغو شد.



طهران نگاری

کوچه مسجدجامع ۶۰



احمد مسجدجامعی

● در ضلع دیگر کوچه مسجدجامع، بازار آهنگراها قرار گرفته که به مداخل ورودی آن یک کاشی مستطیل‌شکل آبی قدیمی با این نوشته نصب شده است (کوچه مسجدجامع ۶۰) هنوز که هنوز است به این نکته بی نبرده‌ام که این ۶۰ یعنی چه؟ بازار آهنگرا هم مساجد متوسط و کوچکی داشت که یکی از آنها به نام حاج‌میرزا مسیح‌تهرانی بنیانگذار شست‌ان چهل‌ستون مسجدجامع خوانده می‌شد و چند قدمی با کوچه مسجدجامع فاصله داشت. در روبه‌روی ضلع شمالی بازار آهنگراها دفتر حاج‌قاسم همدانی قرار داشت که از بازار گنان و تاجار بزرگ آهن و از خیرین بنام تهران بود و در همان سال‌ها حرم حضرت‌زینب(س) را در دمشق به‌تخو‌شایسته‌ای تجدیدبنا کرد.مرحوم مهندس سالور نیز از خیرین بنام تهران بود که این دو، یکی در تأمین آهن و دیگری سییمان مساجد، حسینیه‌ها و خیریه‌های کشور نقش مهمی داشتند. در ابتدای کوچه از این‌سو مناره ریخته‌گری قانع بود که در رشته خود شهرت داشت و با دوب‌کردن فلزات و ساختن قالب‌های مناسب شکل‌های هنری پدید می‌آورد که از میان آنها ساخت علم‌های ویژه عزاداری بیشتر در یادم مانده و هنوز هم همان کار‌های او از ارزش بالایی برخوردار است. او برای ساخت شکل مناسب پرنده‌ها، طلوس‌ها، شیرها، تیغه‌ها، ترنجه‌ها، نوشته‌ها، گل و مرغ‌ها، سروها و... بسیار با دقت و وسواس عمل می‌کرد و از ترکیب فلزات مختلف تا نگین گذاری روی آنها را شخصا انجام می‌داد. کاری ظریف، هنری و از روی عشق و ارادت به آستان اهل‌بیت(س).

ادامه دارد

رویداد

همکاری «سوپر‌من» و «بتمن»

● **مهر:** فیلم دوم «مرد فولادی» با حضور هنری کوبل و بن افلک به‌عنوان دو ابرقهرمان معروف یعنی سوپر‌من و بتمن، فیلمبرداری خود را در بهار ۲۰۱۴ آغاز خواهد کرد. هالیوود، بیورتر اعلام کرد، چندروز پیش خبر انتخاب‌شدن بن افلک به‌عنوان بتمن اعلام شد و حالا هم موقعیت فیلمبرداری مشخص شده است. از دیگر بازیگرانی که از قسمت اول فیلم حضور دارند می‌توان به ایمی آدامز، لارنس فیشرمن و دیان لی اشاره کرد. استایلر کار نویسندگی فیلم را همراه دیوید اس گویر برعهده خواهد داشت.

ادامه از صفحه ۱۱

توضیح موزه مجلس

درباره «مرد مصری» و پاسخ «شرق»

ایا می‌توان از آنها خواست تا با تشکیل کارگروهی ویژه با استناد به اصول حرفه‌ای مرمت دستاوردهای خود آنان را در موزه‌های کشور بررسی نمود؟ بر خود لازم می‌دانم که پیشگام نبودن دانشگاه مسکو در امر مرمت به‌خصوص مرمت تابلوهای نقاشی و البته تیرب‌تبط نبودن گرایش دکتری‌ای این عضو محترم هیات‌علمی دانشگاه با حوزه مرمت نقاشی را یادآوری کنم.در نهایت از همه متخصصان و اهالی فن تقاضای می‌کنم از موزه مجلس دیدن کنند و با جزییات کار مرمت و نیز مرمت‌های انجام‌شده آشنا شوند؛ تا بدین‌طریق غرض‌ورزی مغرضان و سیاست‌ورزی برخی افراد که برای تصاحب پست و سمت سازمانی هرگونه اطلاعات نادرستی را منتشر می‌کنند و گنجشک را جای قناری جا می‌زنند، بی‌اثر شود. در روز کاری که مترجمان عزیزمان به دلیل همین غرض‌ورزی‌ها و نادآوری‌های ناستند، عطای کار را به نقاشی بخشیده‌اند، باید از استایند دانشگاهی همچون کارشناس مقاله فوق پرسید که آیا تمام این پیشداوری‌ها برای اعتلای میراث‌فرهنگی کشور به کار گرفته می‌شوند، یا مقاصدی دیگر در بطن آنها نهفته است؟

پاسخ «شرق» گزارش «خطر در کمین مرد مصری» مستند بود بر نظر کارشناسان و گزارش‌شی که در سایت خانه ملت درباره مرمت حدود ۱۱۵ اثر از آثار کمال‌الملک نوشته شده بود. بر اساس گزارش این سایت، آسیب‌های وارده به برخی تابلوها به حدی بوده که در صورت عدم‌رسیدگی، آسیب جبران‌ناپذیری به این آثار می‌رسید. همچنین در این گزارش، نظرات کارشناسی دکتر بهنام پدرام، دکتری‌ا مرمت از آکادمی مسکو درج شده بود، به‌همراه منابعی که به‌دلیل حرفه‌ای از اعلام آسانی آنها می‌دانم.در این کارشناسان، مرمت این آثار را غیراصولی اعلام کرده بودند. با این‌همه روزنامه «شرق» اعلام آمادگی می‌کند تا با حضور کارشناسان بی‌طرف، گزارشی درباره وضعیت این دو تابلو و ۲۱ تابلو دیگر از آثار کمال‌الملک نگهداری شده در موزه مجلس تهیه و منتشر کند.

«امیرجان صبوری» ترانه غمگینی دارد که وقتی با الهچه افغانی‌اش را می‌آی خواند به‌مراتب غمگین‌تر هم می‌شود: «شهر خالی، جاده خالی، کوچه خالی، خانه خالی/ اجم خالی، سفره خالی، ساغر و پیمانه خالی/ کوچ کرده دسته‌سته آشنایان عدلییان/باغ خالی، باغچه خالی، شاخه خالی، لانه خالی». این آهنگ را بگنارید موسیقی متن همین عکس باشد تا از «غنون» و «مستان» و «از این اوستا» عبور کنیم و برسیم به روزگار «دوچ اما سرد» و شاید هم «ترا ای کهن بوم و بر دوست دارم».

کمی بالاتر از بلوار کشاورز، نرسیده به خیابان قاضی، در کوچه‌پس کوچه‌های امیرآباد قدیم که همسایه آب‌کرج بود و حالا همسایه ترافیک‌های سرسام‌آور مرز طرح‌ترافیک (I)، خانه «امید»، ناامید نشسته است با پلاکارد زردی بر پیشانی که مالک ذی‌نفع را اخطار کرده برای تعیین تکلیف ملک خود، زودتر به اداره شهرسازی شهرداری منطقه شش مراجعه کند و در پایین هم اخطار را مکرر کرده که عواقب احتمالی تأخیر در این حضور، برعهده مالک ذی‌نفع خواهد بود. این خانه، همان خانه‌ای است که مهدی اخوان‌ثالث، در فاصله سال‌های ۵۷ تا ۶۹ در آن منزل داشته و به‌قول هدایت «خانه عقابت» او بوده. اینک اما در پس‌زمینه، صدای افغانی «صبوری» به این بیت رسیده است که «سازها بشکست و درد شاعران از حد گذشت/ سال‌های انتظاری بر من و تو بد گذشت»؛ و تصویر چیزی نیست جز حیاط متروکی که درختان خشک‌شده در دهان حیاطش مردد مانده‌اند و شیشه‌های شکسته‌اش هر امیدری را برای بدل‌شدن این خانه به «خانه اخوان» ناامید می‌کنند.بوفی اگر نشسته باشد بر طاق این خانه، همان بوف فراموشی است. بوفی که صدای شومش را سال‌ها پیش صاحبخانه خراسانی اینطور به تصویر کشیده بود: «و چه غمگین است و پرفرید وحشت، خالی لانه/ و چه تارک است تنهایی/ و چه دردآلود، گردآلودی متروک...».

«زرتشت اخوان‌ثالث» دیگر با رسانه‌ها حرف نمی‌زند. چندسال است که عهد سکوت با روزنامه‌ها بسته و تنها به ذکر چند جمله قناعت می‌کند. جمالتی که حکایت این‌خانه را در فاصله ۱۲ سال زندگی‌با پدرش کمی

به بهانه یادآوری سالروز خداحافظی «م.امید»

مصایب خانه‌پدري به روایت پسر «اخوان»

سعید برآبادی



عکس: سعید برآبادی

روشن می‌کنند: «این خانه ازنظر حقوقی از آن پدرمولدم بود که دوسال پیش برای ساخت «خانه اخوان» در اختیار شهرداری منطقه شش قرار گرفت و خریداری شد». آنطور که او می‌گوید، خانه امیرآباد در فهرست آثار ملی کشور به ثبت رسیده و قرار بر این بوده که در این دوسال، خانه بدل به مکانی شود موزمانند، برای آنچه فرهنگ ایران به «امید» بدهکار است» اما حالا اگر موزه‌ای از دل این خانه بیرون آمده باشد، موزه آشغال‌هایی است که همسایه‌ها، بیرون خانه متروک کوچه پرتاب کرده‌اند تا هم اخطاری باشد به شهرداری برای تعیین تکلیف و هم نشانی باشد بر اینکه نمی‌دانند، این سرا، سرای کیست!

درختانی که شاخه‌های خشکشان را در شهرپیورماه گرم به آسمان دراز کرده‌اند، دست‌گشت شاعرند، در روزگار عسرت، روزگاری که اخوان، مدام سودای بازگشت به موطنش در مشهد را در سر می‌پرورد و سبک شعری‌اش به‌ناگاه از «شعر نو» به‌سوی «غزل»، «قصیده» و «تکبیتی» سریده بود.حالا اما درختان خشک شده‌اند، از شاعر جز در «چهارم شهریور هرسال» خبری نیست و سقف دارد می‌ریزد. بدتر آنکه در همسایگی همین خانه، کسی نمی‌داند، شوریده خراسانی شعر نو، ظهور یک شب راهش را در باران گم کرد و به‌جای آمدن به خانه‌اش، سر را عباس‌آباد درآورد! خاطره‌های اخوان درست چون شعرهایش فراموشی گرفته‌اند، آنطور که حالا همین خانه، آینه‌ای است از انعکاس این فراموشی. شاید وقتی که او داشت این بیه‌ها را می‌گفت، نمی‌دانست دشمن اصلی همان فراموشی است و شاعر دون‌کیوت‌وار باید به جنگ این بوف نامعلوم بود: «اما شنیده کی بژم دیده‌ها ز یاد/ کاین کهنه زخم زرد، به هرروز بامداد/ سسر واگند به مشرق و خواب و زهر و درد» برای مشخص‌شدن وضع خانه اخوان، هنوز باید منتظر بود، شهرداری در وضعیت مناسبی نیست و همه در هول‌وولای انتباه‌های جدید هستند. تا آن‌زمان اما معلوم نیست که سقف خانه توان ایستادگی دارد یا نه!از زشت‌اخوان هشدار می‌دهد که سقف دارد می‌ریزد و «صبوری» آخرین بیت‌ها را زمزمه می‌کند: «جام‌ها جوشی ندارد عشق آغوشی ندارد/ بر من و بر ناله‌هایم هیچ‌کس گوشی ندارد».

جنگل آسفالت

نگاهی به فیلم «هیس! دخترها فریاد نمی‌زنند»

دست و جیغ و هورا



حامد محمدی‌کنگرا نی رواتیپ‌رشک

سینمای خاتم «پوران درخشنده» هرگز سینمای موردعلاقام نبوده است. سینمایی بر مبنای احساسات اغراق‌شده، شعار، پیام، آموزش، وظیفه و تعهد و آسیب‌شناسی اجتماعی که البته قابل احترام است ولی این سینما را از وظیفه اصلی‌اش دور کرده است. برای شرکت در جلسه نقد و بررسی فیلم با حضور کارگردان در هفته‌نامه سلامت، فیلم را روی پرده دیدم و دقیقا همان چیزی بود که فکر می‌کردم فقط در اواخر فیلم با جراحی‌ش عصاب‌زدن تبدیل به تریلری بی‌منطق می‌شود.

گذشته از نگاه سینمایی، اگر از دید روانپزشکی و بدون سختگیری زیاد به فیلم نگاه کنیم، خطای فاحشی ندارد که در سینمای ایران چیزی کم‌ایست البته نقش مشاور فیلم، خاتم دکتر دولت‌آبادی (مدیرعامل انجمن حمایت از حقوق کودکان) را نباید نادیده بگیریم. روند شکل‌گیری داستان، آسیب دیدن کودک و سوءاستفاده از او (سن رشد و بلوغ و تبعات منفی آن در آینده و بازی ختم طنز باطیلمایی گاهی بیش از اندازه اغراق‌آمیز است) به‌درستی به تصویر کشیده می‌شود. یکی از نکات مثبت فیلم که نمی‌دانم آگاهانه بوده است یا نه، نپرداختن به گذشته و انگیزه شخصیت متجاوز (مراد با بازی زیبا و کنترل‌شده بابک حمیدیان) است که قطعا در زمان محدود فیلم نمی‌گنجد و باعث سوبرباش و تفسیرهای شبانده از

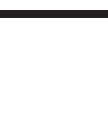
صبح زود صاحبخانه را بیدار می‌کنم. قرار گذاشته‌ایم که امروز به کالی کرانیا (Kallikratia) برویم. شهری ساحلی که اهالی «کسالونیکیا» اغلب برای استراحت به آنجا می‌روند. حدود ۱۰ صبح است که جایی در شهر از اتوبوس پیاده می‌شویم. اولین چیزی که باعث تعجب می‌شود، فروشگاه‌های لباس‌های خردار است که اینجا و آنجا تابلوهای تبلیغاتی بزرگی بر کوچه و خیابان نصب کرده‌اند. دیدن تصویر متنگ‌ها در کت‌های خردار در کنار مردمی که عرق‌ریزان، با عجله از آفتاب می‌گریزند و تا به سایه می‌رسند سرعتشان را کم می‌کنند تا کمی بیشتر از آن بهره ببرند، واقعا خنده‌آور است. داستان را کاترینا برایم اینطور تعریف می‌کند که اینجا پاتوق پولدارهای روسی است؛ برای آفتاب و ساحلش اینجا می‌آیند و بازار خودشان را با خود آورده‌اند. مردم محلی هم که دیده‌اند لباس خردار خریدار دارد، به فروشش روی آورده‌اند. لباس‌هایی که لابد از اتاق پُرو که بیرون بروند، تا به سرمای روسیه برسند تاخوره باقی می‌مانند. با پیچیدن از یکی، دو کوچه و خیابان، دریا پیدایش می‌شود. با آن خط صاف قاطع، می‌تواند آدم را به شک بیندازد که شاید زمین آن قدها

هم گرد نباشد. تا غروب را کنار دریا می‌گذرانیم و فرصت خوبی پیش می‌آید که پای حرف‌های کاترینا بنشینیم و از فرهنگ مردم یونان بیشتر سر در بیاورم. هر کدام از چیزهایی که می‌شنوم

بیشتر جایم را میان تهران و لندن قرص می‌کند و بهتر حالی‌ام می‌شود چه نسبتی با این دو دارم. مثلا می‌گوید که یونانی‌ها عادت دارند اگر در تون مالی‌شان باشد، برای بچه‌هایشان خانه بخرند؛ عادتی که تا از تهران به لندن برسد از سر اغلب آدم‌ها افتاده است. دیگر فرهنگ ماشین‌سواری‌شان است؛ این را در چند روز گذشته هم شاهد بودم که تا جای ممکن از ماشین شخصی‌شان استفاده می‌کنند و به‌قول این دختر یونانی، حتی اگر تا سر کوچه بخواهند بروند و از بقالی خرید کنند. حرف‌هایمان که ته می‌کشد، چشم‌هایم را می‌بندم می‌شوم یکی از همان آدم‌هایی که «در ساحل نشسته شاد و خندانند» به زور انگار سعی دارم آنهایی را که «در آب دارند می‌سپارند جان»، بیرون برانم از ذهنم تا کمی خالی شود و



یک ساعت بعد در اتوبوس نشسته‌ام. کنارم دختری سوییسی و پشت‌سرم پسری آلمانی نشسته‌اند که آنها هم کوله‌هایشان را برداشته‌اند و به جاده زده‌اند. خیلی زود دستگیرمان می‌شود که انگار از یک فرهنگ آمده‌ایم. فرهنگی که سعی دارد با پای پیاده، مرزها را دستکاری کند و به چیزی فرای آنها ایمان دارد؛ به انسانی که هر جای کره جغرافیا جا گرفته باشد، پیش از هر چیز انسان است. بغل دست‌امی زود خواش می‌برد و من هم‌چنان زده و خوشحال از ارتباط عمیق فکری کشف‌شده می‌سان دو ردیف صندلی، به صندلی عقب می‌برم و تا خود صبح، در آخرین لحظات خروج از یونان و ورود به خاک ترکیه، یکریزی می‌گویم و از شنیدن سیر نمی‌شوم.



کارتون خواب



هادی حیدری cartoononline.persianblog.ir



از لندن تا تهران

فرهنگ کوله‌پشتی به دوشان

مصبا زوارهای

بعد پُرش کتم از شن و آفتاب و آب. آسمان هنوز رنگ غروب نگرفته که راهی می‌شویم. وقتی روی نیمکتی در ایستگاه منتظر اتوبوس می‌نشینیم، با دیدن چهره‌ها، چین‌وچروک صورت‌ها، خنده‌ها و اخم‌ها، ذهنم انگار مثل یک اسفنج خشک شده که آماده جذب شدید است، آدم‌ها و داستان‌ها و دردهایشان را به خلل و فرج‌اش فرومی‌کشد و همه را دوباره سرچاپشان برمی‌گرداند. در خانه پیش از عزیمتم، فرصتی هست که کمی به سلیقه میزبانم با موسیقی یونان آشنا شوم. کاترینا که اغلب از زیبایی آزادی مسافره‌ای کوله‌به‌دوش و به اشتراک گذاشتن امکاناتش با آنها حرف می‌زند.

به نظرم می‌رسد که علاقه‌اش به موسیقی هم باهمین پیش‌زمینه فرهنگ‌اشترکی، بی‌ربط نیست که گره می‌خورد به داستان اعتراض‌های سال‌های آخر دهه ۶۰ و اوایل دهه ۷۰ میلادی در برابر حکومت یونان سرهنگان. برایم از نیکوس خیلورس (Nikos Xylouris) و میکیس نتودوراکیس (Mikis Theodorakis) آهنگ‌هایی را پیش از خداحافظی پخش می‌کند و اشک هردیومان از دم مشکمان که لابد جایی در حوالی سرزمین پدری و

از هر نظری‌ضرر

باز هم سر خط خبرها



پوریا عالمی

● امروز هم به چند خبر مختلف پرداختیم و کلی اضافه‌کاری کردیم تا «شواف» کنیم تا اینطوری معلوم نشود توی تحریریه ما داریم واقعا کار می‌کنیم یا مهدی‌افشارنیک.

بسیجی اقتصادی

بابک زنجانی: نه دلال نفتی‌ام نه رانت‌خور، بسیجی اقتصادی‌ام.(ایسنا)

واقعا ما حرفی برای گفتن نداریم.

فعلا

عضو اصولگرای شورای شهر تهران گفت: «فعلا» قالیباف گزینه اصولگرایان است.

وی سرعیا اضافه کرد: ... اگر اعضای شورا اجماع کنند.(ایسنا)

قبلا اصولگرایان به این معروف بودند که زودی اجماع می‌کنند. اما این حرف‌ها برای آن قدیم‌هاست.

حتی توی انتخابات هم حداد و ولایتی و قالیباف، با هم به‌صورت ۲+۱ ائتلاف کردند و هر ستا‌شان در همان حالت ائتلاف توی انتخابات کاندیدا شدند و همان‌طور که ائتلاف بودند با هم به رقابت پرداختند و موفاته‌له‌هی توی کار هم گذاشتند و در نهایت با اعلام نتایج رای‌گیری انتخابات ثابت کردند: ۱+۰=۲

حالا ما که بخیل نیستیم، الان هم منتظریم ببینیم اصولگرایان شورای شهر این‌بار چه فرمولی را ثابت می‌کنند.

متر افتخاری

محمدرضا شجریان گفت: صدای ایرج در تاریخ آوازخوانی ما یک متر و معیار است و هر کس بخواهد در بالاترین حد حنجره، صدایی را مثال بزند می‌گوید، صدا شبیه صدای ایرج است.

در همین رابطه افتخاری گفت: راست می‌گوید. من را در خانه صدا می‌زنند ایرج.

وی گفت: قرار بود اسم من را صدا کنی محمدرضا. من برات نامه نوشتم. بعد می‌گمی ایرج م‌تره؟ پس من سانتیمترم؟ میلیمترم؟ نه‌نه... حتماًن یک‌لومترم. سه سانتیمتری من یکی من.

پس‌نویس: ما واقعا با افتخاری مشکل نداریم. منتها خودش با آن ناملای که نوشت سر شوخی را باز کرده.

بانک دوست دارم

از بانک مرکزی خبر می‌رسد در ماه‌های پایانی فعالیت دولت دهم، برخی از مدیران و معاونان این بانک اقدام به دریافت مجوز و امتیاز صرفای به‌صورت وکالتی برای خود و فرزندانشان کرده‌اند.(پارسی‌نه)
خب، امیدواریم فقط مدیران بانک مرکزی برای خود صرفای زده باشند. اگر بانک زده باشند چی؟ بعد می‌اگر منوال همین باشند، الان مدیران نظامی باید برای خود پاسکاه بزنند؟ آیا مدیران امور خارجه باید برای خود سفارتخانه بزنند؟ آیا مدیران سینمایی باید برای خود سیمرخ بزنند؟ آیا مدیران فرهنگی و مدیران کتاب باید خود صافکاری بزنند؟(ما نمی‌دانیم)

دیالوگ

- بابایی من خیلی دوست دارم پلیس شم. برام پاسکاه می‌زنی؟
- بابایی من دوست دارم بزرگ شدم ورزشکار شم. برام باشگاه می‌زنی؟
- بابایی من دوست دارم برم سربازی. برام پادگان می‌زنی؟
بابای مربوطه: باشه گلکان باغ امیدم. چشم-چشم... بگذارید اول، مدیر دولتی شوم، بعد بهمنی‌زدی.
بهنی‌زدی
ریس کل سابق بانک مرکزی، بهمنی، گفت: مسوولیت همه ضعف‌های بانک مرکزی را می‌پذیرم. (مهر)
واقعا خسته‌نباشی.

سوال چهارجوابی

اوضاع اقتصادی ایران کی اینطوری شد؟
الف- قبلا
ب- بعد از حمله ...
پ- بعد از سال ۸۴
ت- هرگز اینطوری نبوده، و همه اینها شایعات رسانه‌هاست.

کلید ششمقدری

جواد ششمقدری، رییس سابق سازمان سینمایی، گفت: می‌خواهم کلید فهم ارزش‌ها، اقدامات و ابتکارات در سینما را به کسانی که می‌خواهند در رابطه با فعالیت‌های سینمایی درست قضاوت کنند، تقدیم کنم.

همه با هم گفتند: نه جواد. اون کلیدرو پیش خودت نگه‌دار جواد. این چیزها که تو درک می‌کنی، از درک ما بالاتره.

ششمقدری گفت: کلید فهمم رو دادم بهت گم نکنی. سر به هوای من.

همه با هم گفتند: تو هم کلید کردی‌ها. بابا نمی‌خوایم اون کلیدرو. نیکه‌دار مال خودت.